

داغ زخمی که با مرهم پایداری یاران، تسکین می گرفت...!



با فرارسیدن هر تابستان، داغ هزاران مبارزی که در دهه ۶۰ و تابستان سال ۶۷ به دست دژخیمان جمهوری اسلامی در زندان های سراسر ایران به خون غلطیدند بار دیگر زنده می شود و آن چهره های جوان و خاطره های شور و امیدی که از هر نفس شان در خاک ایران شعله می کشید، لحظه ای تو را رها نمی کنند. یاد همه آن جان های شیفته که خود در آغاز دهه ۶۰ مدتی شاهد مقاومت ها و رشادت های شان در سیاهچال های جمهوری اسلامی بوده ام را گرامی می دارم.

با این تاکید که به این امید زنده ام که مردم ستمدیده ما قادر شوند با سرنگونی رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی، ایرانی آزاد از ظلم و ستم و استبداد شکل دهند تا امکان بزرگداشت خاطره آن عزیزان همان گونه که شایسته اش هستند در سراسر ایران مهیا گردد. تا شاید مرهمی هر چند کوچک بر زخم های عمیق عزیزان، همسران، مادران، پدران و جگر گوشه های آنان گذارده شود.

اما قبل از اشاره به زندان جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ ، لازم می دانم برای نسل جوان امروز یعنی دختران و پسرانی که در آن دوران، هنوز به دنیا نیامده بودند و امروز بار مبارزه با رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی را بر دوش می کشند بگویم که اگر می خواهند در مبارزه روزانه شان با جلادان جمهوری اسلامی، شاهد پیروزی باشند ضروری است که تجربیات نسل های قبلی را مطالعه کرده و نقاط قدرت و ضعف پیشینیان را درک کنند.

این نسل، به خصوص باید بداند که دشمن برای توجیه تبهکاری های خود در قتل عام آن "شیر زنان و مردان" لحظه ای از تحریف مبارزات گذشتگان و بی ثمر و نادرست جلوه دادن آن مبارزات باز نمی ماند. در تقابل با این تلاش های مذبحخانه بیشک موثق ترین منبع یادواره های شاهدین زنده ، آن هم البته در بطن شناخت آن شرایط عینی اند که این تلاش ها در آن متن جاری بوده است.

نسل جوان ما باید بداند که اعدام ها و کشتارها از همان بدو به قدرت رسیدن دارو دسته خمینی شروع شد.

چرا که در واقع دار و دسته خمینی توسط قدرت های امپریالیستی در کنفرانس گوادلوپ، به خاطر سرکوب انقلاب مردم ما و حفظ نظم سرمایه داری وابسته حاکم به قدرت رسید.

نفس انجام این ماموریت ضد مردمی و کثیف محتاج ریختن خون هزاران هزار تن از جوانانی بود که بعد از سرنگونی رژیم شاه همچنان در خیابان و کوچه و کارخانه و دانشگاه و مدرسه باقی ماندند و خواهان در آغوش کشیدن آزادی و پایه ریزی یک نظام دمکراتیک و مردمی بودند. در واقع امپریالیست ها به خاطر حفظ نظم ظالمانه حاکم و حفظ ارتش ضد مردمی، ادامه تولید و صدور نفت همچون دوران شاه نیاز داشتند که قبل از هر چیز انقلاب مردم سرکوب شود و دار و دسته خمینی و جمهوری اسلامی شان این امر را با وحشی گری تمام به سرانجام رساندند.

بنابراین جوانان ما باید بدانند که همانطور که خارج کردن مجد رضا پهلوی دیکتاتور نوکر پیشه از ایران به دستور امپریالیست ها بود، همان طور هم ورود خمینی از پاریس با هواپیمای دولت فرانسه و دولت تعیین کردنش به خواست آن ها بود.

بنابراین خمینی به قدرت رسیده بود که انقلاب را سرکوب کند. اتفاقا زمانی که مردم در خیابان ها فریاد آزادی را سر داده و دست به قیام زدند و خواهان تغییر و دگرگونی ارگان های سرکوب بودند، عوامل خمینی با بلندگو های دستی در پشت وانت بارها اعلام می کردند که "امام هنوز حکم جهاد نداده است" و مردم را به بازگشت به خانه ها و تحویل اسلحه های خود تشویق می کردند.

خمینی با حفظ ارتش، پلیس، هوا نیروز و ... در مدت بسیار کمی با افزودن سپاه پاسداران و اوباشان مسلح بسیجی خود، از بدو گرفتن قدرت دولتی، اعدام ها را شروع و وحشت و اختناق را در جامعه حاکم نمود، البته زیر پوشش مذهب و توسط یک حکومت مذهبی. به همین دلیل هم جنایات دهشتناک وی و رژیمش به خاطر سیاست های نیروهای سیاسی ای نبود که از ابتدا بر امر مبارزه قطعی با این رژیم تاکید داشتند.

در جریان این سرکوب وحشیانه، گُردستان و تُرکمن صحرا مورد حمله قرار گرفتند خلق عرب با ددمنشی تمام سرکوب شد. زنان مورد تهاجم حزب الله قرار گرفته و از حق انتخاب پوشش محروم و حجاب اسلامی اجباری را بر آن ها تحمیل شد. با به اصطلاح انقلاب فرهنگی دانشگاه ها مورد هجوم قرار گرفت. خمینی در راستای اجرای قول های نوفل لوشاتویی خود به اربابانش، وارد جنگ خانمان سوز ۸ ساله با عراق شد، چرا که جنگ برای آدمکشان و جنایتکاران "نعمت" بود. سپس از ۳۰ خرداد سال ۶۰ یورش سیستماتیک و سراسری به سازمان های سیاسی و کارگران و ستمدیدگان آغاز گشت. زندان های اقصی نقاط کشور پر شدند از زن و مرد، پیر و جوان در هر سنی از نونهالان، نوجوانان، جوانان چه متاهل و چه مجرد گرفته تا پیران و بازنشستگان. به این ترتیب برای مردم ستمدیده ما ایران به زندانی بزرگ تبدیل گشت. از خرداد سال ۶۰ کشتار در خیابان ها و اعدام در زندان ها شدت گرفت. در طول ماه های خونین سال ۶۰ لحظه ای ماشین جنایت جمهوری اسلامی از حرکت باز نماند و در اواخر سال ۶۰ اعدام ها و کشتارها به اوج خود رسید.

من که در آن سال ها همچون هزاران جوان دیگر دستگیر شده بودم، برغم گذشت این همه سال به هیچ عنوان نتوانسته ام وقایع آن روزها و شب ها را فراموش و یا از یاد ببرم.

دیدن و بودن با کسانی که شهامت شان در مقابل دژخیمان باورنکردنی بود و تو شاهد زنده ایثارشان در زیر ددمنشانه ترین سرکوب ها بودی و می دیدی که چگونه در حالی که خود از عوارض شکنجه در عذاب بودند، به کمک زندانیان دیگری که بر اثر شکنجه داغان و لت و پاره شده بودند بر می خاستند و می کوشیدند تا یاور زندانیان شکنجه شده دیگر باشند و امید و مقاومت را در دل آن ها بارور کنند، زخم های چرکین و خون های دلمه بسته با مرهم لبخندهای امید و ایمان هم بندیان تسکین می یافت، چنین صحنه هایی در مضاف نابرابر

بین تاریکی و نور برآستی مگر فراموش شدنی است؟

من در سال ۶۰ شاهد تحقیر، ترس و وحشت پراکنی دشمن از یکسو و کوشش جان فرسای مبارزین برای روشن نگاه داشتن مشعل مقاومت و پایداری، در شرایط شکنجه گاه اوین بودم. مبارزینی که با تبسم و نگاه دزدکی با بالا زدن چشم بند، دژخیم را در قلب سیاه چال هایش به سُخره می گرفتند و مقاومت و پایداری را هدیه می کردند. چه عظمتی، چه استقامت و دلیری، مگر می شود فراموش کرد؟ مگر می شود عینیت ها را ندید و یا مانند برخی از "پشیمانان" و عافیت طلبان انگشت شمار آن دوره، کوشید تا آن ها را پنهان کرد و یا چهره شکنجه گران دیروز که قبا ی اصلاح و انسان دوستی به تن کرده اند را آرایش کرد.

در دوران بازجویی، که با چاشنی کابل، دستبند چپانی و آویزان کردن، مشت و لگد های هجومی منجر به بی هوشی و به اجبار راه بردن برای آماده کردن فرد برای ادامه تحمل ضربات کابل همراه بود، چه سروهای ایستاده ای را می دیدی که در زیر شکنجه های دژخیمان منفور، جان خود را از دست دادند و به دژخیم "نه" گفتند! یاد تک، تک آنان یاد باد! و در دوران پس از بازجویی نیز، جان به در بردگان در سلول هایی که هر گوشه آن ها روایت دیگری از شهامت و بزرگ منشی جوانان در بند را به تصویر می کشید، با بودن خود یک لحظه دشمن را آرام نگذارند.

در توصیف این نسل، تنها به دو مورد از بسیاری اشاره می کنم که از پاکترین ها در سلول ما بودند و رفتند. اما برای درک و فهمیدن خیلی از لحظه های زندان و شرایط آن، شما جوانان و نسل امروزین را به خواندن خاطرات بازماندگان و بویژه کتاب با ارزش و پر بار "در جدال با خاموشی" به قلم رفیق اشرف دهقانی، دعوت می کنم. چرا که این کتاب مجموعه ای ست از اطلاعات و تجارب بسیاری از زندانیان جان به در برده و نوشتاری ست گویا از وقایع اعدام، شکنجه و تجربیات زندانیان در بند در دهه ۶۰ که شرح وقایع آن، با تجربه شخصی خود من منطبق است.

در زندان اوین در سال ۶۰ در اتاقی به اندازه ۶ × ۶ متر، زندانبانان بیش از ۱۰۰ نفر زندانی را جا داده بودند. زندانیانی متشکل از زخمی ها، کتک خورده ها، زیر بازجویی ها، حکم گرفته ها و ... در این جا بود که با زنده یاد رفیق داوود مدائن از زندانیان هر دو رژیم و از رفقای چریکهای فدایی خلق ایران زمان حکومت پهلوی آشنا شدم. داوود را در ارتباط با سازمان چریکهای فدایی بخش اقلیت گرفته بودند. رفیقی بسیار بی باک که سر نترسی داشت.

از نشانه های بارز این رفیق تحقیر و تمسخر کردن زندانبانان و ... حتی خود لاجوردی بود. چرا که وی را از دوران زندان زمان شاه می شناخت و دیده بود که چطور امثال لاجوردی و همپالگی هایش در مقابل زندانبانان شاه جلاد چقدر حقیر و مفلوک و پاسیف بودند. زندانیانی که در زمان اسارت خود در رژیم شاه در خوش رقصی و چاپلوسی برای زندانبانان خود، زمان را از دست نمی دادند و اساس حرکتی که در زندان داشتند نه علیه رژیم، بلکه مخالفت با کمونیست ها و مبارزین چپ بود.

رفقای اتاق نقل می کردند که یک روز لاجوردی به سلولی که این رفیق در آن بود می رود و تا وی را می بیند، می گوید: تو هم که این جایی؟ و شروع می کند گنده ... کردن. داوود جلوی هم سلولی هایش به لاجوردی و اوباشانش با تمسخر و صلابت می گوید: حاجی ما که تو را خوب می شناسیم، برو به کارات برس و ... و لاجوردی با عصبانیت و چشم غره از در سلول دور می شود و صد البته با کینه انتقام گرفتن. هر چند که رفیق می دانست که اعدامش خواهند کرد، با این حال هراسی نشان نمی داد. سمبلی بود از استواری و به سُخره

گرفتن مرگ. با نشاط و قوی بود، قامت استوارش همیشه در تکاپو. در زمان هواخوری، هم اتاقی‌ها تلاش می کردند تا شرایطی ایجاد شود تا رفیق بتواند با برادر کوچک خود که در اتاق‌های طبقه دوم بند بود، ارتباطی بگیرد و از حال و موقعیت هم خبردار شوند.

رفیق داوود داخل سلول نیز لحظه‌ای آرامش نداشت یا در حال راه رفتن و بحث و گفتگو با افرادی از مجاهدین که احتمالاً بیرون از زندان هم را می‌شناختند و یا ما را دو، سه تایی جمع می‌کرد و از متن‌های کتاب‌های نوشته شده توسط تئوریسین‌های رژیم اسلامی، از نقل قولی‌هایی که برای به اصطلاح کوبیدن و رد مارکس و مارکسیسم داشت، استفاده کرده و روی آن‌ها حرف می‌زد. نوعی کار تئوریک و کمک به درک بهتر ما از مارکسیسم و لنینیسم را انجام می‌داد.

یکی دیگر از خصوصیات والای این رفیق کمک کردن به بقیه افراد سلول بود. یکی از روزها فرد زیر بازجویی و شکنجه شده‌ای را به سلول آوردند که در اثر شکنجه‌ها تمام وجودش آتش و لاش بود و حتی نمی‌توانست بایستد یا راه برود. داوود در تمامی مدت وی را به کول می‌کشید، از دستشویی بردن و حمام و به زخم‌هایش رسیدن، کوتاهی نمی‌کرد، یک پرستار واقعی. سرانجام داوود، یکی از گل‌های سرسید بهاری، در اوائل سال ۶۱ اعدام شد. یادش گرامی و یاد باد.

مورد دوم زنده‌یاد حسین صدر آملی بود که در همین اتاق با وی آشنا شده بودم. وی در ارتباط با فعالیت‌هایش با سازمان مجاهدین در سال شصت دستگیر شده و در تمامی مراحل بازجویی و شکنجه، شهامت و ایثارگریش را به اثبات رسانده بود و محکوم به اعدام شده و در انتظار اجرای حکم بود. وی برغم انتظار لحظه مرگ آگاهانه خود، یکی از بارزترین چهره‌ها در خدمت به بقیه و حفظ روحیه مقاومت بود، بدون این که از حکم خود وحشتی داشته باشد. در کارهای روزمره یاری رسان همه بود. از کمک به دستشویی رفتن‌ها که به خصوص مدت نوبت هر اتاق خیلی محدود بود و زندانیان شکنجه شده حرکتشان کند بود، به همه می‌رسید، از نوبت حمام کردن گرفته تا کمک به کارگران آن روز، روزی که خود کارگر نبود.

روایتی بین بچه‌های سلول بود که می‌گفتند: پدرش که شخص متنفزی بود و احتمالاً روحانی بود در زمان ملاقات از قول گیلانی حاکم شرع جنایتکار، بهش گفته بود: "بگو اگر توبه کند و یا فقط تو گوش من بگوید اشتباه کردم، آزاد می‌شود و یا حکم اعدامش ملغی می‌شود". در جواب پدر می‌گوید: "اول این که من خلافی مرتکب نشده‌ام، راه و عملکردم درست و در راه آزادی بشریت است. دوماً، این همه جوان در اثبات حقانیت راه مبارزاتی خود اعدام شده و می‌شوند، مگر خون من رنگین‌تر از دیگران هست. تا آن روز رسید و وی با تمام وسائل فرا خوانده شد.

غروب غم‌انگیزی بود، در آغوش کشیدن‌ها و صورت‌های غمگین و بی‌تاب. قدم‌های استوار و لبخندی پیروزمند که همچون تیری بر قلب زندانبانان نشسته بود چهره‌اش را، فرا گرفته بود. "حسین... حسین ساکت!"، "نه احتیاجی نیست، من خوبم"، "لااقل این پیراهن گرم را تنت کن، بیرون یخه و اصرار"، "نگهدارید، بسیاری در راه هستند نیاز خواهند داشت" و حسین با یک زیر پیراهن و یک زیر شلواری و بدون دمپایی با سینه باز و سری همچون سرو ایستاده و لبخندی امیدبخش و فراموش‌ناشدنی، پشت در بسته سلول ناپدید شد. چند ساعت دیگر همه در التهاب بودیم و حدس و گمان‌ها با پچ، پچ کردن‌ها، لحظه‌ها را سرد و بیروح کرده بود که یکدفعه صدای تکراری آن روزها بلند شد، دررررر دررررر دررررر صدای مهیبی همانند خالی کردن تیر آهن‌های زیاد از بلندی بر روی زمین. این صدای برخورد گلوله‌های جنایتکاران بر پیکر و جسم سروهای ایستاده بود.

به دنبال آن تک تیر های خلاص شروع می شد ، همانند شب های قبل... یک، دو، سه.....ده، بیست، سی، چهل... صد، صد و ده، صد و بیست... دویست، دویست و پنجاه، دویست و هشتاد. سکوت سکوت سکوت. چشم های پر آب و صورت های خیس اما بدون صدا، چرا که صدا خلوت مورد نیاز از دست دادن یک یار، مبارز و انسان والا را، بر هم می زد.

رژیم جمهوری اسلامی در راستای تعهدات خود در حفظ منافع سرمایه داران در طول آن سال های واقعا خونین، زندان، شکنجه، حلق آویز کردن و اعدام را به شکل روزمره ادامه داد تا مقطع سال ۶۷، پس از نوشیدن جام زهر توسط خمینی خونخوار، بار دیگر اعدام های دسته جمعی و این بار با وسعت و گسترده گی شدیدتر از همیشه، آغاز گشت. دلیل مادی این موج قتل عام نیز وحشت از اعتراضات مردمی و قیام توده ها در اعتراض به ۸ سال جنگ بی نتیجه با میلیون ها کشته، زخمی، شیمیایی، جانبا، بی خانمان، شهرهای با خاک یکسان شده و ... بود.

جلادان جمهوری اسلامی به ویژه دار و دسته اصلاح طلبان امروزی در راس قاتلان بچه های مردم در آن زمان، با ایجاد رعب و وحشت و گماردن هیئت های مرگ، یک نسل کشی تاریخی را سازمان دادند. این بار تمامی زندان ها و زندانیان بدون در نظر گرفته شدن احکام و شرایط دوران حبس ، به هیئت های مرگ فرا خوانده شده و تنها با چند سؤال و جواب آری یا نه! اکثریت آن ها به مرگ محکوم شدند. به این ترتیب اعدام های دسته جمعی و حفر گورهای دسته جمعی بدون رد و نشان رقم خورد.

گورهای دسته جمعی گمنامی که هنوز هم که هنوز هست، مردم بویژه جوانان از بسیاری از آن ها بی خبرند. در این مورد هم خاطرات بسیاری نوشته شده و کتاب های زیادی به رشته تحریر در آمده است. که می توانید با مراجعه به آن ها ، از عمق کشتار و شکنجه و اعدام توسط رژیم جنایتکار وابسته به امپریالیسم جمهوری خمینی، آگاه شوید.

جوانان مبارز!

سال ها از دهه ۶۰ با این همه شکنجه، اعدام و جنایت می گذرد، اما کشتار و اعدام ها نه تنها بعد از این همه فجایع در آن دوران قطع نشده است، بلکه به شکل سیستماتیک و خشن تر با گذشت ۴۱ سال از عمر این رژیم در راستای تامین منافع امپریالیست ها تداوم یافته است. درست است که تمرکز من در این جا نشان دادن عمق فاجعه کشتار زندانیان و مبارزین در یک برهه تاریخی یعنی کشتارهای دهه شصت است، اما اگر گره اصلی دیده نشده و باز نشود، این جنایت ها ادامه خواهند داشت.

سال های سال رژیم پهلوی و سال های سال رژیم اسلامی عهده دار این روش بوده اند تا منافع سرمایه داران وابسته به سرمایه جهانی، این چهره های کثیف استعمار و استثمار تامین و حفظ شود. بنابر این تا زمانی که امپریالیست ها حاکم هستند، سگ های زنجیری شان برای حفظ منافع حقیر خود در راستای دستورات بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و... گام بر داشته و کارگران، زحمتکشان، خلق های تحت ستم و دیگر قشرها را به کام مرگ سوق خواهند داد.

کشتار و اعدام توسط رژیم جمهوری اسلامی چه در زندان، کارخانه، خانه، کوچه، خیابان، بازار و... چرخ دواربست که نیروی چرخش خود را با ریختن خون جوانان و مبارزین در نبرد با مزدوران و یا صحیح تر دولت های مزدور وابسته به امپریالیسم، به حرکت در می آورد. این ماشین شکنجه و کشتار باید نابود شود. تا زمانی که ماشین کشتار و سرکوب دولت های وابسته به امپریالیست ها را داغان و به زباله دانی تاریخ نه افکنده ایم، چرخ

این کشتار و جنایات، ایستایی نخواهد داشت. بنابر این ضروری است که با همه توان با اتحاد، تسلیح، مبارزه و بسیج توده ها در راه سرنگونی دولت های وابسته به امپریالیست ها گام برداریم چرا که تنها راه رسیدن مردم ما به آزادی نابودی آن ها در بستر انقلابی به رهبری طبقه کارگر می باشد.

مرداد ۱۳۹۹